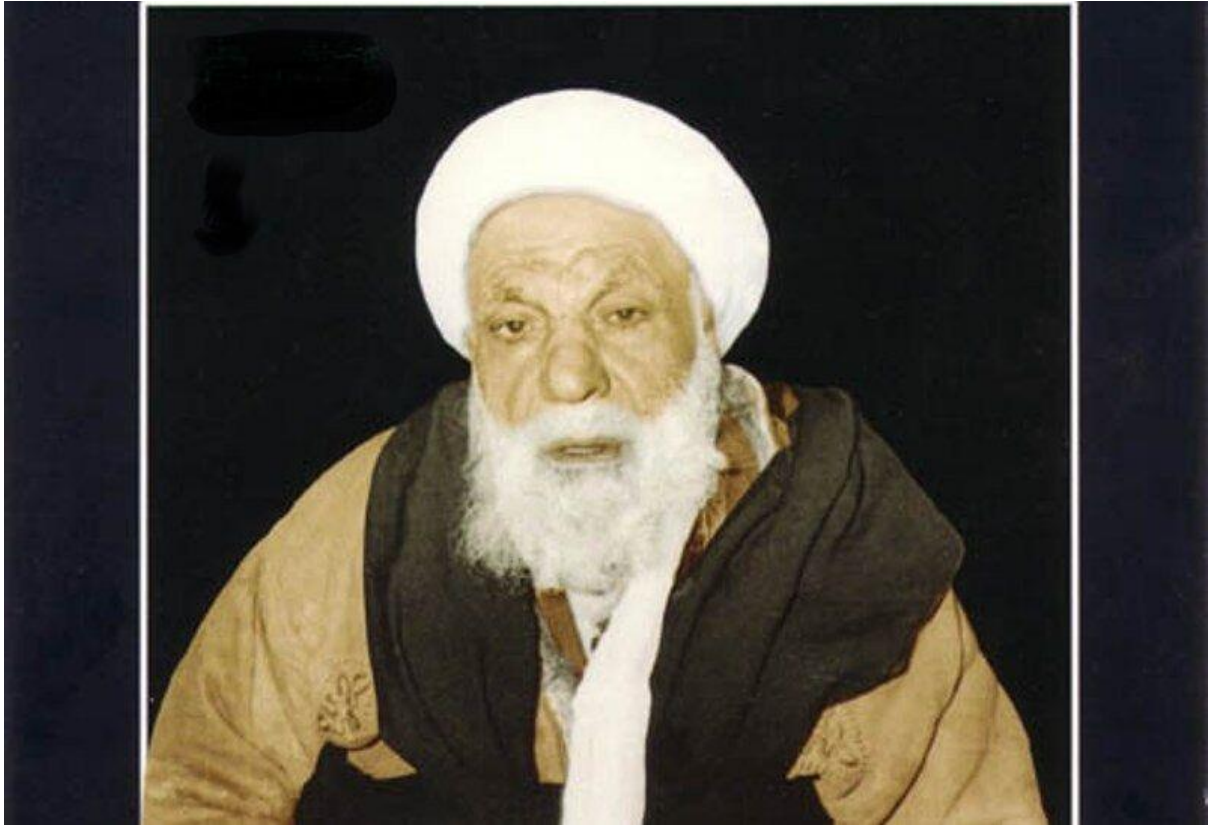


درباره یکی از اولیاء خدا

آیت الله حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی (یزدی)



گردآوری: محمد تقی صرفی پور

بسم الله الرحمن الرحيم

عارف وارسته آیت الله حاج شیخ غلامرضا فقیه یزدی فرزند حاج ابراهیم یزدی (کوچه ییکی) در ۱۲۹۵ ه.ق در یزد متولد شد.

«غلامرضا» دوران کودکی را به کمک پدر در مزرعه‌ای در اطراف شهر مشهد شتافت و در امر کشاورزی، بسیار خبره گردید. به همین جهت پدر با تحصیل و رفتن او به مکتب خانه مخالفت نمود و او را روانه کار ساخت. او کودکی تیزهوش و علاقه مند به علم بود. نقل شده است که شیخ غلامرضا بعدها در این باره می‌گفت:

«پدرم در مشهد کشاورزی داشت و وضعیتش خوب بود، من هم کشاورزی بلد بودم اما به علم علاقه داشتم. اگر چه پدرم مرا به دنبال کار می‌فرستاد ولی خودم دنبال درس می‌رفتم. (به نقل از حجة الاسلام، سید ابوالفضل مدرس سعیدی.)

بعد از اصرار بسیار غلامرضا و واسطه شدن اقوام پدر به او اجازه تحصیل داد. از اقوام ایشان نقل شده است که:

«چون غلامرضا در کار رعیتی خیلی زرنگ بود، پدر با تحصیل وی مخالفت می‌نمود تا این که وی در حرم امام رضا علیه السلام بست نشست و از تمامی کارها دست کشید. عمویش نزد پدر وی ضامن شد و چون پدر شوق و علاقه پسر خود را برای تحصیل دید، با تحصیل وی موافقت نمود. (به نقل از بی بی معصوم ناصری، همسر حاج شیخ).

حوزه علمیه مشهد

سرانجام پدر با تحصیل غلامرضا موافقت نمود و او با عشقی وافر و همتی والا وارد حوزه علمیه مشهد شد. در آغاز، صرف و نحو را نزد شیخ محمد بسطامی، معروف به فاضل بسطامی آموخت. با توجه به هوش و ذکاوت ذهنی فوق العاده‌ای که داشت در مدت کوتاهی صرف و نحو را تمام نمود و از افاضات آن استاد برجسته در علوم ادبی بهره برد.

سپس فقه و اصول را نزد شیخ الاسلام، از شاگردان حکیم بزرگ حاج ملا هادی سبزواری، فراگرفت و با آقای شیخ محمدعلی قائنی نیز آشنا شد و به تحصیل علم منطق و آشنایی با دقائق علم کلام، نزد وی پرداخت.

وی، دوران طلبگی خود را در مشهد، در «مدرسه نو» (مدرسه پریزاد، معروف به «مدرسه نو» در سال ۸۲۰ هـ. ق. به همت پریزاد خانم، کنیز گوهرشاد خاتون، در کنار مسجد گوهرشاد ساخته شد.) سپری نمود. این اولین مکان برای تلاش او در تحصیل علم و اخلاق بود که به گفته وی، از آنجا هزاران خاطره تلخ و شیرین دارد.

یار همراه

غلامرضا در دوران تحصیل، با یاری همدل، آشنا شد که کتاب‌های فلسفه، کلام، فقه و اصول را با وی مباحثه نمود. این یار همدل «آقا سید حسن نجفی قوچانی» (از عالمان نامور و وارسته اواخر عهد قاجار و عصر مشروطه که پس از تکمیل فروع و اصول در نجف و تحصیل رتبه عالیّه فقاقت و اجتهاد به قوچان برگشت. وی با نگارش کتاب سیاحت شرق و سیاحت غرب بس نامدار شد. او در سال ۱۳۶۲ هـ. ق. در قوچان درگذشت.) بود. قوچانی در یکی از خاطرات خود می‌نویسد:

«با یک نفر که در سن، شاید از من کوچک تر بود و لکن خوب و زرنگ بود، اصالتاً یزدی و لکن مولود و ساکن مشهد بود هم درس و هم مباحثه بودیم و با ماهی یک تومان به خوبی گذران می‌نمودیم... سه - چهار نفر هم مباحثه داشتیم. زرنگ تر، بادوام تر و بامحبت تر از همه، همان رفیق یزدی الاصل بود.»

چندی نمی‌گذرد که هر دو تصمیم می‌گیرند برای طی مراحل بالاتر علمی به حوزه علمیه اصفهان بروند. حاج شیخ پیشنهاد می‌کند چون خاله و پسر خاله و پسرعموی من در یزد هستند و یزد هم به اصفهان نزدیک است، ابتدا به یزد برویم و از آنجا به اصفهان سفر نماییم، که آقا نجفی قوچانی با این پیشنهاد موافقت کرد

سفر به یزد

هر دو از پدرشان اجازه گرفتند و در آغاز بهار سال (۱۲۷۶ هـ.ش.) راهی یزد شدند. سرانجام، بعد از یک هفته با پشت سر گذاشتن یک سفر پرمخاطره و تحمل دشواری‌های زیاد در راه، که گاه به مرگ نزدیک بود خود را به یزد رساندند.

آن دو مسافر، نخست با قصد اقامت ده روزه وارد یزد شدند اما در حادثه‌ای که برای آقا نجفی قوچانی رخ داد، او مجروح شد بنابراین مجبور شدند چهل روز در یزد توقف نمایند.

حوزه اصفهان

پس از ورود به اصفهان، با نامه‌های سفارشی که از عالمان بزرگ مشهد همراه خود داشتند راهی خانه آیة الله حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی شدند و او آنان را به طور موقت پذیرفت. آن دو، فردای آن روز، به جمع طلاب حوزه پررونق اصفهان پیوستند. برای شروع، به ناچار، پای درس‌های قوانین و رسائل شیخ علی بابا فیروز کوهی نشستند در حالی که آن را قبلاً در مشهد خوانده بودند. پس از چند روز پرس و جو از طلاب و آشنایی با حوزه علمیه اصفهان، راهی درس آقا شیخ محمد کاشی شدند.

وی عارفی والا و سالکی بلندمرتبه بود که منظومه ملا هادی سبزواری را در مدرسه صدر اصفهان تدریس می‌کرد و خود مدعی بود که در بیست و دو علم مجتهد و به مقام شهود و فنا رسیده است! وی در ۲۰ شعبان سال (۱۳۲۳ هـ.ق.) در ۸۴ سالگی در اصفهان درگذشت.

حاج شیخ غلامرضا از سال (۱۳۱۴ هـ.ق.) تا (۱۳۱۹ هـ.ق.) [۷] در اصفهان اقامت گزید. وی در این مدت، بیشتر همت خود را صرف فقه و اصول کرد و از محضر استادانی چون: عبدالکریم گزی (جزی)، آقا نجفی اصفهانی و... استفاده نمود. در این میان تنها محضر درس سید اجل، العالم البارع الفحاص البحات، آیة الله سید محمدباقر درچه‌ای، در مدرسه «نیم آورد» بود که به دل حاج شیخ می‌نشست. بیشترین مدت تحصیل وی در اصفهان، در محضر پر فیض ایشان سپری شد و به حق

می‌توان ایشان را استاد عرفان حاج شیخ دانست زیرا نقش بسزایی در رشد و تعالی روح او داشته است. وی با اشتیاق در درس خارج ایشان شرکت می‌کرد و درس اصول و فقه ایشان را می‌نوشت.

خودسازی

شیخ غلامرضا، اندک زمانی پس از ورود به اصفهان، با عارفی والا و سالکی بلندمرتبه آشنا می‌شود و در درس او شرکت می‌نماید. پس از چند ماه به لطف تاثیر سخنان و مواعظ استاد کامل آخوند کاشی، میل به شب زنده داری و کناره گیری از مردم پیدا می‌کند. آقا نجفی قوچانی، راهی ریاضت خانه شیخ بهایی، در تخت پولاد اصفهان می‌شود حاج شیخ هم، در مدرسه به ریاضت‌های سخت و روزه و شب زنده داری و سیر و سلوک می‌پردازد.

از دیگر موقعیت‌های خوب زندگی حاج شیخ، در اصفهان را می‌توان همزمانی حضور او، با حاج شیخ حسن علی نخودکی اصفهانی دانست. آن دو از شاگردان میرزا جهانگیر خان قشقایی در مدرسه صدر اصفهان بودند

سرانجام فراق دو یار همدل فرا می‌رسد. آقا نجفی قوچانی برای سفر به نجف، به قصد تکمیل تحصیل، برخی از کتاب‌های خود را می‌فروشد و فردای آن روز، شیخ غلامرضا و دیگر طلاب، برای مشایعت وی تا نجف آباد او را همراهی می‌کنند. در این میان، شیخ بسیار می‌گریست، به حدی که دیگران را نیز به گریه وامی‌داشت. برای شیخ بسیار دشوار بود که پس از سال‌ها همنشینی در سفر و حضر و در شادی و غم، از سید جدا شود.

به سوی نجف

آقا نجفی قوچانی که چند سال قبل از حاج شیخ غلامرضا برای تکمیل تحصیلات وارد حوزه علمیه نجف شده بود، در نامه‌ای به رفیق قدیمی یزدی خود، مطالبی بدین مضمون نوشت:

«درس آخوند آن قدر مختصر و مفید است که از هر کلمه، هزار کلمه، صحت و سقم آن معلوم می‌شود و شاگرد، واضح و آشکارا می‌فهمد. اگر به راستی، می‌خواهید درس بخوانید و چیز بفهمید،

بیایید نجف، آن هم به درس آخوند که درس خواندن منحصر به حوزه ایشان است و درس گفتن منحصر به ایشان است.».

حاج شیخ، با چند نفر از طلاب اصفهانی، در سال ۱۳۱۹ هـ. ق. به درخواست رفیق همراه و همنشین خود، لیبک گفت و راهی نجف شد. حاج شیخ که توانسته بود پس از سال‌ها انتظار، در مهم‌ترین مرکز علمی و تحصیلی جهان تشیع یعنی نجف اشرف ساکن شود، سر از پا نمی‌شناخت و در بدو ورود، با آقا نجفی قوچانی هم حجره شد. پس از سال‌ها دوری، دوباره دو دوست به هم رسیدند و مانند گذشته، به مباحثه و شرکت در درس ادامه دادند.

در محضر بزرگان

حاج شیخ به محض ورود به نجف، همراه با آقا نجفی قوچانی، رسائل شیخ انصاری را در نزد آخوند خراسانی فراگرفت. او آن قدر از درس آخوند خوشش آمد که به گفته آقا نجفی چنین می‌گفت: «من این طور مدرس تا بحال ندیده‌ام. من گفتم: این تعریف نشد، که تو مثل این را ندیده‌ای بلکه من می‌گویم: همچو مدرسی به این طور خوش بیان قابل استفاده شاگردها تا به حال در اسلام پیدا نشده. و تصدیق نمود که همین طور است.».

حاج شیخ، علاوه بر شرکت در درس آخوند، از شاگردان آقا شیخ محمدباقر استهباناتی (شیرازی)، در معقول بود. [۱۵] فقه را نزد سید محمدکاظم طباطبایی یزدی (صاحب عروة الوثقی) آموخت. او موفق شد در درس‌های دیگر مراجع تقلید شیعه از قبیل حاج میرزا حسین خلیلی، نایینی و آقا شیخ هادی تهرانی، که نسبت به بقیه استادان مطالب جدیدتری را مطرح می‌کردند، شرکت کند.

همچنین او توانست از همراهی آقا شیخ جعفر کاشی و آقا شیخ محمدحسین اصفهانی غروی از درس‌های پرفیض جامع علوم عقلی و نقلی آیه الله شیخ محمدباقر استهباناتی برخوردار شود.

ترک نجف

دو عامل، شیخ غلامرضا را ناچار کرد تا حوزه پربار نجف را، پس از پنج سال معرفت آموزی در سال ۱۲۸۵ هـ. ش. ترک کند.

اولین عامل، چشم درد و ضعف و ناتوانی حاج شیخ و اصرار مادر به بازگشت به ایران و دومین عامل، سفر شیخ محمدباقر استهباناتی به شیراز بود. حاج شیخ علاوه بر این که از شاگردان خاص او بود، مفتون و مجذوب اخلاق و معرفت و منش وی نیز شده بود و لذا در این سفر، پا به پای استاد، راهی شیراز شد.

ورود به یزد

حاج شیخ، در سال ۱۲۸۶ ش.، [۲۵] در سی سالگی وارد یزد شد و به صلاح دید مادر و بستگانش با دختری از خویشاوندان دور خود که ساکن یزد بود ازدواج کرد. چندی بعد، برای زیارت امام رضا علیه السلام و دیدن پدر و مادر و کسب اجازه از پدر برای مراجعت به عتبات، به مشهد مشرف شد. حاج شیخ هر چه اصرار کرد، پدر راضی نشد از این رو به یزد برگشت و به دلیل تشدید بیماری و تاهل، تا پایان عمر در آنجا اقامت گزید.

عشق به استاد

در همان ایام، که حاج شیخ تازه در یزد ساکن شده بود، خبر شهادت استاد و مرادش، آقا شیخ محمدباقر استهباناتی را به او دادند. (شیخ محمدباقر استهباناتی، در جریان جنبش مشروطه خواهی مردم و جنگ بین مستبدین و مشروطه خواهان در سال ۱۳۲۷ هـ. ق. (برابر با ۱۲/۱۷/۱۲۸۶) در استهبانات به شهادت رسید.) از این رو، دل شکسته و پریشان خاطر، با چشمی گریان، پیاده برای شرکت در مراسم ترحیم مراد خود، راهی شیراز شد. هر چه دوستان اصرار کردند که راه طولانی و پرخطر است نپذیرفت و حدود صد فرسنگ - هشتاد فرسنگ تا شیراز و بیست فرسنگ تا استهبانات - را پای پیاده و با تنی بیمار، به عشق یار و مرادش طی کرد.

این سفر از بعد سیاسی دارای اهمیت وافری بود چرا که حمایت علنی از شناخته شده ترین شخصیت مشروطه خواه به حساب می آمد آن هم در زمانی که مخالفان مشروطه در راس قدرت قرار داشتند و مشروطه خواهان در معرض خطر بودند.

زعامت دینی مردم یزد

در آغاز ورود حاج شیخ به یزد مرجعیت تامه مردم بر عهده آیه الله میرزا سید علی مدرسی لب خندقی بود. با گذشت زمان و بر اثر اقدامات و تلاش‌های مجدانه حاج شیخ در راه پاسداری از دین خدا و برپایی مجالس تبلیغ اسلام و دست گیری مستمندان و یاری طلاب و دیگر امور اجتماعی، ریاست دینی مردم، خود به خود، به ایشان واگذار شد. [۲۸]

البته نه تنها حاج شیخ طالب ریاست نبود بلکه او به علت احترام به آیه الله سید علی مدرسی لب خندقی، سال‌ها در درس خارج وی شرکت می‌کرد و بارها می‌گفت:

«من مجتهد نیستم.

در آن سال‌ها در حدود ۲۰ مجتهد در یزد وجود داشت، در صورتی که حاج شیخ نزدیک به چهل سال ریاست بلامنازع مردم یزد را بر عهده داشت. او مرجع تمامی مسائل علمی و دینی و اجتماعی مردم یزد، بلکه شهرهای هم جوار بود.

پس از آن که آیه الله شهید محمد صدوقی به اصرار و سفارش حاج شیخ و آقای وزیری و دیگر روحانیان، در یزد ماندگار شد، ریاست دینی مردم با حمایت و اصرار حاج شیخ به ایشان محول گردید. (تندیس پارسایی، ص ۷۰).

تبلیغ

حاج شیخ، بعد از استقرار در یزد و تشکیل خانواده، شروع به فعالیت‌های مذهبی و دینی نمود. از جمله آن‌ها امامت جماعت مسجد ریک است (مسجد ریک، از جمله قدیمیترین مساجد یزد است که یکی از کانونهای اجتماعی مردم در شهر یزد به حساب می‌آید.) که از سال (۱۲۸۹ هـ. ش.) پس از درگذشت شیخ ملا اسماعیل عقدایی (صاحب تحفه السعید فی علم التجوید) آن را به عهده گرفت. حاج شیخ حدود ۵۰ سال در این مسجد به اقامه نماز و ارشاد مؤمنان پرداخت و پس از وفات وی، این مهم به فرزندانش (حاج شیخ علی و حاج شیخ حسین) سپرده شد.

حاج شیخ، با کمال اخلاص و بی توجهی به دنیا، در راه تبلیغ اسلام و ارشاد مؤمنان گام بر می داشت. وی، برای تبلیغ دین پای پیاده و گاهی با ساده ترین مرکب ها به دور افتاده ترین روستاها می رفت حتی زمانی که هیچ کس حاضر نبود به روستایی بد آب و هوا در بیرون از شهر «ابرقو» برود وی داوطلب رفتن به آن روستا می شد. بسیاری از مردم در طول شصت سال عمر وی، از یزد و روستاهای آن گرفته، تا شیراز، بم، قم، کرمان، رفسنجان، تربت حیدریه و... از منبرهای روحانی او بهره مند شدند.

هر گاه وی به مشهد مشرف می شد. بی درنگ صحن نور و عتیق را برای خطبه و نماز جماعت وی آماده می کردند. آقا سید جمال گلپایگانی، به محض باخبر شدن از آمدن حاج شیخ به نجف، امامت جماعت را به وی واگذار کرد. ایشان در مورد منبر حاج شیخ خطاب به یزدی ها گفته بود: «شما یزدی ها، قدر شیخ غلام رضا را بدانید. مثل من بیست نفر در نجف هستند، اما هیچ کدام حاج شیخ نمی شود.»

تدریس

حاج شیخ به اعتراف اهل علم و به گواهی نظریات علمی و فقهی ای که ابراز می نمود، از مجتهدان زمان خود به حساب می آمد. صاحب النجوم المسرده می گوید:

وی از مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری، آیه الله حاج میرزا سید علی مدرس لب خندقی، آقا سید ابوالحسن اصفهانی و حاج آقا حسین قمی اجازه اجتهاد داشت. [۳۳] اما هر گاه او را با القابی چون آیه الله، مجتهد و... صدا می زدند با فروتنی می گفت: «من تنها شیخ غلامرضا هستم.»

با این که او بیشتر عمرش را در راه تبلیغ اسلام و منبر صرف می کرد، در عین حال در مواقعی که در یزد بود، به چند مدرسه علمیه، مثل مدرسه خان، مصلی و شفیعیه سر می زد. وی بیشتر به تدریس تفسیر و فلسفه می پرداخت و به تدریس تفسیر صافی علاقه خاصی داشت.

حاج شیخ، در زمان اندکی که در قم بود، در فیضیه درس می گفت و سوره حمد را تفسیر می نمود. امام خمینی (رحمه الله)، از قدرت کلام و تفسیر وی شگفت زده شده، در مورد ایشان فرموده بودند: «ایشان عجب تفسیری ارائه کردند، خیلی عمیق و جالب بود، آیا یزد هم چنین بزرگانی دارد.» (سیمای فضیلت، ص ۳۵).

ایشان علاوه بر تدریس در یزد و قم یک سال در شیراز به تدریس فقه و اصول پرداختند.

مبارزات سیاسی

حاج شیخ غلام رضا از طرفداران مشروطه بود و زمانی که در نجف، درس آقا شیخ محمدباقر استهباناتی به علت مشروطه خواهی اش تحریم شد او همچنان در درس وی شرکت می کرد و در هنگام مراجعت استاد خود به ایران، به همراه وی به شیراز سفر نمود.

در دوران مشروطه و در پی کودتای (۱۲۹۹) که باعث روی کار آمدن رضاخان و منع آزادی های نسبی مردم شد شیخ غلامرضا محور مبارزات سیاسی مردم متدین یزد به حساب می آمد.

از اقدامات رضاخان، منع برگزاری مجالس مذهبی، متحدالشکل کردن لباس ها و ممنوعیت پوشیدن لباس روحانیت بود. حاج شیخ هیچ گاه دست از راه و هدف خود برنداشت و با برپایی مجالس عزاداری مخفیانه به آگاه ساختن مردم نسبت به دستگاه رضاخان پرداخت.

حاج شیخ به دلیل بر عهده داشتن زعامت روحانیان یزد و برخورداری از مقام اجتهاد، می توانست از شهربانی برای خود اجازه پوشیدن لباس روحانیت بگیرد، اما چنین نکرد و با وجود همان سخت گیری ها به اقامه نماز جماعت و سخنرانی پرداخت. نقل شده است که ایشان همه روزه عبا و عمامه خود را در دستمالی می بست و تا آستانه درب مسجد ریک با خود می برد و در دهلیز مسجد ملبس می شد و پس از نماز، دوباره عبا و عمامه را داخل دستمال می پیچید و مراجعت می کرد. [۳۵] این کار وی الگوی دیگر روحانیان شد و باعث باز شدن دوباره مساجد گردید. حاج شیخ به روحانیانی که تن به چنین کارهایی نمی دادند و در نماز جماعت حاضر نمی شدند می گفت:

«حکم خدا را در هر لباسی باشد باید گفت.»

سفر حج

حاج شیخ عشق عجیبی به زیارت خانه خدا داشت و توانست چهار بار به مکه معظمه مشرف شود. ایشان در سال ۱۳۲۲ همراه با همسر، فرزند و دیگر ملازمان خود راهی سفر مکه شدند. برگزاری

مراسم آن سال مصادف بود با یکی از تلخ‌ترین روزهای تاریخی برای حجاج بیت الله الحرام روزی که ابوطالب اردکانی (یزدی) در حین مناسک حج حالش دگرگون و دچار تهوع شد و کارگزاران دولت سعودی او را به گناه توهین به خانه خدا، دستگیر و سپس گردن زدند.

حاج شیخ، دویست ریال به یکی از ملازمان خود می‌دهد و به او می‌گوید که برود کسی را بیابد تا سر ابوطالب اردکانی را به بدنش متصل نموده و سپس او را دفن نماید.

حاج شیخ و خانواده اش حدود یک ماه در مدینه اقامت نمودند و سپس راهی کویت شدند و از آنجا به کربلا عزیمت نمودند. آنها یک ماه در نجف اشرف اقامت کردند و بزرگانی از قبیل سید ابوالحسن اصفهانی و آقا جمال گلپایگانی از او استقبال نمودند.

سپس جهت زیارت، از نجف عازم قم شدند. در قم، فرزندش حاج شیخ محمد، دچار بیماری شد و از دنیا رفت. بزرگان حوزه علمیه قم، از جمله: سید محمدحجت کوه کمره‌ای، سید صدرالدین صدر، محمدتقی خوانساری و... به احترام حاج شیخ درس را تعطیل و در تشییع جنازه فرزند او شرکت نمودند.

آیت الله حاج شیخ غلامرضا از آیت الله حائری مؤسس حوزه علمیه قم و حاج میرزا سید علی مدرس لب خندقی اجازه اجتهاد داشت. با اینکه در آن زمان گاهی بیش از صد هزار تومان در سال از سهم مبارک امام (ع) به دستش می‌رسید هیچ از آنها استفاده نمی‌کرد و از راه هدایای ناچیزی که مردم در پی تبلیغ و ارشاد به او می‌دادند، به زندگی ساده خویش ادامه می‌داد. وی در روز جمعه ذیحجه (۱۱ تیر) ۱۳۷۸ ه.ق در سن هشتاد و سه سالگی رحلت نمود و در مقبره ای کنار مزار امامزاده جعفر یزد به خاک سپرده شد. حضرت امام خمینی (قدس سره):

ایشان عجیب تفسیری ارائه کردند. خیلی عمیق و جالب بود. آیا یزد هم چنین بزرگانی دارد؟

آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری یزدی:

من فقط دو نفر را دیدم که واقعاً خالی از هوای نفس هستند: یکی مرحوم حاج شیخ حسین زاهد در تهران و دیگر مرحوم حاج شیخ غلامرضا در یزد، اما علو همت مرحوم حاج شیخ غلامرضا را هیچ کس ندارد.

آیت الله العظمی بروجردی:

آقای آیت الله حاج شیخ همه کاره ی من و صاحب اختیار من است.

آیت الله حاج آقا بزرگ:

شیخ غلام رضا یزدی دانش وری است کمال یافته و فرهیخته ای است بلند پایه آنان که اهل معرفتند، جایگاه برینش را می شناسند و بسیار گرامی اش می شمارند. خدمات ارجمندش والا و ماندگارند و پندهای سنجیده اش در جان مخاطبان اثر گذار؛ زیرا او، خود، تندیس پارسایی و راست گویی و بی آلایشی است.

آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی:

خوشا به حالتان، خوشا به حالتان! به ایرانی ها بگوئید آقای حاج شیخ غلامرضا «حجت زمان» است. چهل سال پیش در این جا (نجف) بوده است، بیست نفر از ما در این جا مجتهد و بعضی ها مرجع تقلید شده اند، ولی هیچ کدام آقای حاج شیخ غلامرضا نمی شوند.

آیت الله العظمی بهجت:

از آقای حاج آقا حسین قمی شنیده بودم که از منبر دو نفر به خوبی می شود استفاده نمود: یکی منبر آقا سید یحیی و دیگر حاج شیخ غلامرضای یزدی، ما رفتیم پای منبر ایشان استفاده کنیم که دیدم نظر آقای قمی درست است. از آقای حاج سید محمد داماد پرسیدم: آیا کسی الآن در یزد مثل حاجی شیخ غلام رضا هست؟ گفت: نه.

ایشان مفتاح علوم قرآن دارند که کتاب جالبی است. معلوم نیست از این کارخانه، دیگر چنین قماش هایی در می آید یا نه؟ نمی دانم، خدا بهتر می داند! خوشا به سعادت آقای حاج شیخ غلام رضا، ما کجا و این ها کجا!

علامه محمد تقی جعفری:

شما روحانیون باید اهل عمل باشید. شما اگر حاج شیخ غلام رضا یزدی را می دیدید، با همان دیدن او، جواب سؤالتان را می گرفتید.

ای لقای تو جواب هر سؤال مشکل از تو حل شود بی قیل و قال

حضرت آیت الله صافی گلپایگانی:

منبر ایشان را درک کرده بودم. ایشان انسان جالب و روحانی وارسته ای بود و نفوذ کلام عجیبی داشت.

شهید محراب آیت الله صدوقی:

مردم! تا حاج شیخ غلامرضا را در یزد دارید، منتظر گرفتاری نباشید؛ ایشان حلال مشکلات است و به واسطه ی ایشان برکات خدا بر شما نازل است. ایشان مشکلات و مهمّات مردم را کفایت می کند و دعای ایشان مستجاب می شود.

آیت الله مظاهری:

حاج شیخ مجتهد بود، اما برای تبلیغ اسلام و ارشاد مردم به روستاها می رفت و برای گسترش دین تلاش می کرد.

آیت الله مصباح یزدی:

حاج شیخ غلام رضا کوچه بیوکی... از علمای یزد؛ کتابی به نام تندیس پارسایی در احوالاتش نوشته اند. ایشان تا سن ۹۰ سالگی هم منبر می رفت. عمده مطالب منبرش آیات قرآن و نکات تفسیری بود و گاهی یکی دو تا شعر می خواند، منبر ایشان را در یزد از زمان کودکی به یاد دارم. این شعر را مکرر از ایشان شنیدم: که آن را با یک حالی روی منبر می خواند:

گر کسان قدر می بدانندی شب نخفتی و رز نشانندی
خود مرحوم شیخ وقتی این شعر را می خواند، بعد با آن حالش این آیه را تلاوت می کرد: (تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ...)

آیت الله جعفر سبحانی:

واقع این است که سخن گفتن درباره ی عارف وارسته، حضرت آیت الله شیخ غلام رضا یزدی در حدّ من نیست و ایشان خیلی بالاتر از این حرف هاست، معرف باید اجلی از معرفّ باشد؛ در حالی که ایشان بالاتر هستند و شاید برای من زبان درازی است که در مورد ایشان سخن بگویم، چون ایشان به تمام معنا «رضا» به رضای حق بود. ما این چنین شخصی را در اجتماع کم دیده ایم.

این ها انسان هایی هستند پیامبر گونه که خود را کشته اند و رضای حق را برگزیده اند. ایشان با تمام کمالات و تقوای والا، توجّه زیادی به امر تبلیغ داشت. نمی گفت که من مرجع دینی مردم این استان هستم و از لحاظ علمی اجتهاد دارم و منبر در شأن من نیست، بلکه منبر را برای هدایت مردم یک هدف می دانست. من مفهوم «آیت الله» را مدتی که در یزد بودم در این شخص مجسم می دانستم. گرامی باد تولدش، گرامی باد در گذشتش و ان شاء الله در آینده جزء علمایی خواهد بود که ما را شفاعت می کند.

استاد محمدرضا حکیمی:

یاری، مرحوم حاج شیخ غلامرضا یزدی، چند سالی تابستان ها به مشهد مقدس مشرف می شدند، و شب ها نماز مغرب و عشا را - به جماعت - در صحن آزادی (صحن نو) برگزار می کردند. پدر این جانب (مرحوم عبدالوهاب حکیمی) که از مریدان ایشان بود، مرا که نوجوان بودم، با برخی از دوستان و همکارانش به نماز ایشان می برد. جمعی از بازاریان و تجار یزدی ساکن مشهد و محترمین دیگری نیز - از سر ارادت - به جماعت ایشان حاضر می شدند. پس از نماز به منبر می رفتند. و به روش خاص خود مختصری موعظه می فرمودند: منبری بسیار با حال و حالت بود و شامل نکته ها و معرفت ها، و به فرموده ی خود ایشان: «یادآوری مبدأ و معاد که عمده ی وظیفه ی پیغمبران(ع) است و فطرت بنی آدم گواه بر این دو است» گاه در مقام ترغیب به استفاده از عمر و به خصوص از شب و شب زنده داری با کلماتی مؤثر سخن می گفتند، و این بیت را با لحنی خاص می خواندند:

گر کسان قدر می بدانندی شب نخفتی و رز نشانندی

در یکی از این سفرها، ایام مصادف شده بود با ۲۳ ماه ذی القعدة که روز مخصوص زیارتی حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا(ع) است. و مردم در آن و روز از همه جا رو به مشهد می گذارند، و برای درک روز زیارتی مخصوص با تحمل مشقت سفر، خود را به آستانه ی مبارکه می رسانند...

آن شب ۲۳ ذی قعدة، هنگامی که نماز و منبر حاج شیخ تمام شد. گفتند حاج شیخ امشب عازم حرکت به سوی یزد هستند. و از فرد شب نماز جماعت نیست؟! و این امر مایه تعجبی بسیار و تعجب بسیاری شد - بلکه هر کس شنید که چه طور ایشان برای روز زیارتی مخصوص - در حالی که شب آن در مشهد هستند. نمی مانند. گفتند: حاج شیخ فرموده اند کاغذی از یزد برایم رسیده است که وظیفه ی خود می دانم هیچ تأخیر نکنم و برای انجام آن کار به طرف یزد حرکت کنم ... و این است مرز دقیق تکلیف شناسی.

گزیده ای از سخنان آیه الله حاج شیخ محمد حسن قانی درباره ی آیه الله حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی

از مزایای ایشان این بود که روی منبر زیاد قرآن می خواندند. گاهی نیم جزء قرآن را روی منبر تلاوت می کردند آرام و قرار نداشتند، اگر می نشستند؛ به حالت تجافی؛ انگار می خواهند همان موقع بلند شوند. با همان پیری و کسالت برای منبر رفتن آرام و قرار نداشتند؛ از این رو برخی

مجلس ها را از ایشان پنهان می کردند؛ چون ایشان خیلی خودشان را اذیت می کردند. مردم از حضور ایشان در مجلس خود تبرک می جستند؛ و تقاضا می کردند که ایشان فقط دو کلمه حرف بزنند، ولی ایشان به مقتضای حال مجلس صحبت می کردند، نه به مقتضای حال خودشان ایشان همیشه حال خوش داشتند و من از این حالت ایشان تعجب می کردم. تمام حالاتی که در خلوت داشتند، در جلوت همان گونه بودند. هیچ گاه حرف های خنده دار نمی زدند؛ گرچه گاهی رعایت حال بچه ها را می کردند و مطالبی در خور فهم آنان می گفتند روی منبر خیلی گریه می کردند و گریه هایشان اختیاری نبود. نماز که می خواندند حتی نماز نافله، اصلاً توجهی به مردم نداشتند عشق عجیبی به نافله شب داشتند و به دیگران هم سفارش می کردند

یشتین استناد ایشان بعد از قرآن به فرمایشات امیرالمومنین (ع) بود می فرمودند: «دو رکعت نمازی که حضرت علی(ع) پشت سر دیگران می خواند، مصیبتش از حوادث کربلا بیشتر بود» همچنین می فرمودند: «سوزش آتش جهنم مال این است که مال خود انسان است و نمی تواند به کسی بگوید که تو کردی به خدا هم نمی تواند بگوید تو کردی خدا که ظلم نمی کند. خودمان کردیم و این جزای عمل خودمان است. گردن شیطان هم نمی شود انداخت. شیطان می گوید: «فَلَا تُؤْمُونِي وَ لَوْ مُوَا أَنْفُسَكُمْ...»

(سوره ابراهیم آیه ۲۲)

در یکی از جلسه های نجف، که حاج سید حسین فقیهی و من در خدمت آیه الله العظمی حاج میرزا حسن هروی یزدی بودیم و نام حاج شیخ غلامرضا به میان آمد، آیه الله هروی فرمود: «اگر در این زمان بنا بود خدا پیامبری را مبعوث کند و می خواست از موجودین انتخاب کند از حاج شیخ غلامرضا نمی گذشت!»

حاج شیخ غلامرضا حکمت و عرفان و فلسفه تدریس می کردند. به ایشان گفته بودند هر کس فلسفه بخواند، یا دیوانه می شود، یا کافر و ایشان پاسخ داده بودند: «اما من خواندم و هیچ کدام نشدم» حاج شیخ می فرمودند: «چه کسی می تواند مثل صحیفه سجادیه و نهج البلاغه حرف بزند؟! ائمه آمدند و آجرها را روی هم گذاشتند و بنایی ساختند ما نمی توانیم چنین آجرهایی را بسازیم، اما باید این بنا را حفظ کنیم» معنای برخی دعاها را که نمی فهمیدیم از ایشان می پرسیدیم، با بیان ایشان خیلی روشن و روان می شد آن قدر متواضع بودند که جلوی پای یک طلبه جوان بلند می شدند برای سادات جان می دادند. دست سادات را می بوسیدند و گفتند: «چرا ضریح را می بوسید؟ بالاتر از ضریح سید است که پوست و گوشت و خون او را پیامبر است» نسبت به سادات فقیر زیاد سفارش می کردند. ایشان، با پیامبر و آل او (ع) محشور، است، خدا ما را به ایشان ملحق کند و

عواقب امور ما را ختم به خیر فرماید.

شستن لباس طلبه ها

شیخ غلامرضا یزدی: در مدرسه آخوند، در نجف اشرف، که مملو از طلبه‌های غریبه بود - که از سراسر کشورهای اسلامی آمده بودند - گروه زیادی از طلاب، دچار مرض کشنده وبا شده بودند به حدی که توان نداشتند لباس‌های آلوده خود را بشویند. شیخ غلامرضا، شبانگاه، تمام آن لباس‌ها را بر می‌داشت و درون چادر شب می‌پیچید و برای شستن، پیاده به کنار شط فرات در کوفه می‌برد. وی لباس‌ها را پس از شستن و خشک کردن، دوباره به دوش می‌کشید و به نجف می‌آورد. سپس آن‌ها را، یکی یکی تا کرده و نیمه‌های شب بدون این که کسی بفهمد کنار در اتاق‌هایشان می‌گذاشت. [تندیس پارسایی، ص ۴۷].

از دیگر نمونه‌های گذشت و خلوص شیخ می‌توان به یکی از خاطره‌های او اشاره نمود:

یکی از دوستانم به مرض سختی دچار و در بیمارستان بستری شد. در آنجا گفتند: ما پرستار نداریم و هیچ کس دیگر هم قبول نکرد پرستاری او را بر عهده بگیرد. من قبول کردم و یک ماه، بالای سر او، برای خدا، پرستاری کردم و از درس خواندن بازماندم. از فضل خدا، بعد از یک ماه، دیدم تمام درس‌هایی را که حضور نداشتم و نخوانده بودم، بهتر از دیگران می‌دانم. [تندیس پارسایی، ص ۴۷].

شیخ غلامرضا، چنان به طلاب خدمت می‌نمود که برخی او را «**حمال الطلاب**» می‌خواندند.....

او ایام اقامت در نجف را با سختی و تنگدستی سپری نمود و بعد از مدتی، مقدار پولی هم که پدر برای او می‌فرستاد قطع شد. حاج شیخ با قناعت بیشتر زندگی می‌کرد حتی کارش به جایی رسیده بود که گاهی روزها، تنها چند لقمه نان خالی می‌خورد و مجبور بود برای مطالعه در شب از نور چراغ دستشویی استفاده کند. از او نقل شده است که روزی از روی تنگدستی، به حضرت امیر علیه‌السلام شکوه کرد و از ایشان خواست که به وی کمک کند. چندی بعد، گروهی از طلاب کابلی به سفارش استادشان، برای تحصیل به نزد او آمدند. بعد از آن، شیخ به حدی وضعش خوب شد که به دیگر طلاب و استادان کمک مالی می‌کرد. [تندیس پارسایی، ص ۴۸]....

شیخ علاوه بر این که ساده زیست بود و زندگی شخصی خود را تنها از راه منبر و تبلیغ تامین می‌نمود توجه بسیاری به مستمندان و نیازمندان داشت. نقل شده است که حاج شیخ منزل خود را

جهت کمک به مستمندان، **بیست و هفت بار فروخت** و هر بار که دوستان و نزدیکان از چنین اقدام حاج شیخ باخبر می‌شدند، با تهیه پول، دوباره آن خانه را می‌خریدند و آن را به حاج شیخ بر می‌گرداندند. [تندیس پارسایی، ص ۸۸ و ۸۹]....

قحطی دوران جنگ جهانی دوم، ایران را هم در بر گرفته بود اما با توجه به درایت و تلاش حاج شیخ، تلفات آن در یزد بسیار اندک بود. چنان که در خاطرات حاج عباس صلواتی آمده است:

«حاج شیخ در زمان جنگ جهانی دوم، که آرد کم شده بود، مقداری آرد خرید و به من گفت: عباس! صبح برو بخواب که شب با تو کار دارم. شب که آمدم دیدم حاج شیخ آردها را به کیسه‌های ۳ منی تقسیم کرده. وظیفه من و علی فرزندشان این بود که در خانه‌های مردم مستضعف برویم و به آنها آرد بدهیم. وی سفارش می‌کرد به محض این که صدای پای صاحب خانه را شنیدید، فوراً کیسه آرد را جلوی درب خانه بگذارید و دور شوید تا صاحب خانه شما را نبیند. خود حاج شیخ هم به کوچه‌های دورتر می‌رفت.» [تندیس پارسایی، ص ۸۸ و ۸۹]....

داغ باقلوا را به دل گذاشتم

ایه الله شیخ غلامرضا یزدی میل به باقلوا پیدا کرد. روزی شخصی یک جعبه باقلوا برای شیخ هدیه برد. و شیخ به شکمش وعده داد دلی از عزای باقلوا در می‌آورد! اما چند دقیقه ای بعد پیرزنی آمد و درخواست کمک کرد. شیخ جعبه باقلوا را به پیرزن داد و به خود خطاب کرد! داغ باقلوا را به دلت نشاندم!

احساس تکلیف

در یکی از سال‌ها، مردم آباده برای تبلیغ در ماه مبارک رمضان از ایه الله حاج شیخ غلامرضا یزدی دعوت کردند. حاج شیخ پذیرفت. هنگامی که ماشین حامل ایشان به دهشیر رسید پنجر شد. ایشان به راننده گفت: من برای تجدید وضو به ده می‌روم تا شما آماده شوید. در آنجا به پیرمردی برخورد کرد و گفت: حمد و سوره ات را بخوان! حاج شیخ ملاحظه کرد که در قرائت او اشکالات فراوانی

است. سپس به پسری که به سن تکلیف رسیده بود گفت: اصول دین خود را بگو! دید او نیز نمی‌داند و احساس کرد تکلیفش این است که در همان روستا بماند و لذا به راننده همراهش گفت: تکلیف شیخ در این جا عوض شد، من این جا می‌مانم. سلام مرا به آباده ای‌ها برسانید و بگویید امسال منتظر من نباشند! ان شاءالله سال آینده می‌آیم. [تندیس پارسایی، ص ۱۹۶]....

طی الارض

یکی از کراماتی که حاج شیخ داشتند طی الارض ایشان است. ده‌ها داستان در این زمینه نقل شده است که ما به ذکر دو داستان بسنده می‌کنیم:

گویا حاج شیخ در حسینه آب شور، مشغول وعظ بود. پس از ترک مجلس و هنگام سوار شدن بر مرکبش، کسی که ایشان را همراهی می‌کرد می‌گوید: حاج آقا! ساعت هشت است و شما در طزرجان (طزرجان، از روستاهای اطراف یزد است که با یزد حدود ۷۰ کیلومتر فاصله دارد). منبر دارید! ایشان می‌فرمایند: چشم‌هایت را ببند و سه صلوات بفرست. بعد از این که آن فرد چشم باز می‌کند، متوجه می‌شود که در طزرجان هستند. حاج شیخ می‌فرماید: تا زمانی که زنده هستم کسی نباید از این موضوع خبردار شود. [تندیس پارسایی، ص ۲۱۲]

یکی از دوستان حاج شیخ می‌گوید:

با موتور روانه تفت (تفت، از شهرستانهای یزد است که با یزد حدود چهار فرسخ فاصله دارد). بودم. در بین راه مشاهده کردم که حاج شیخ سوار بر مرکب همیشگی خود به سوی تفت می‌رود. در همان لحظه اتومبیلی از راه رسید و راننده آن از حاج شیخ درخواست کرد که ایشان را برساند. حاج شیخ تشکر کرد و فرمود: شما بروید! من با همین حیوان می‌آیم. هنگامی که به مقصد رسیدیم، با کمال تعجب دیدم حاج شیخ بالای منبر نشسته و مشغول سخنرانی است. [تندیس پارسایی، ص ۲۲۲].....

باران در تابستان

یکی از نزدیکان حاج شیخ تعریف می‌کرد: روزی به همراه حاج شیخ از یکی از دهات به یزد می‌آمدیم. تابستان بود و هوا بسیار گرم. آب نداشتیم. من گفتم: حاج آقا! چه خوب بود مقداری آب می‌آوردیم، من خیلی تشنه هستم. حاج شیخ فرمود: من هم تشنه هستم. اگر خدا بداند که تشنه هستیم و آب می‌خواهیم، برای ما آب می‌رساند. همین طور که در حال صحبت بودیم، متوجه شدم، چند تکه ابر در آسمان پدیدار شد. در آن هوای گرم تابستانی باران تندی آمد و آب بر زمین جاری شد. حاج شیخ گفت: باید پیاده شویم و از این آب بنوشیم زیرا ما از خداوند آب طلب کرده بودیم. بنابراین دست‌ها را زیر باران گرفتیم و با خواندن دعا آب نوشیدیم. [تندیس پارسایی، ص ۲۳۹].

شفای پیرزن

پیرزنی در «ندوشن» به بیماری سل مبتلا شده بود. به حاج شیخ مراجعه کرد و ناراحتی اش را بیان نمود. حاج شیخ قطعه‌ای نان خشک از کیسه بیرون آورد و پس از خواندن دعا به او داد و گفت بخور! به امید خدا بهتر می‌شوی! فردای آن روز، پیرزن آمد و در حالی که گریه می‌کرد گفت: اصلاً معلوم نمی‌شود که من قبلاً این بیماری را داشته‌ام. [تندیس پارسایی، ص ۲۴۳].

نگاهی به زندگانی عالم ربانی آیت الله حاج شیخ غلامرضا یزدی به زبان و قلم آیت الله حاج شیخ ابوالقاسم وافی دام ظلّه

سال‌ها پیش در محضر آیت الله بهجت از آیت الله غلامرضا ذکری به میان آمد. ایشان فرمودند: «**خداوند قدرت دارد افرادی را همانند حاج شیخ غلامرضا تربیت کند، ولی زمان ما ظرفیت چنین شخصیت‌هایی را ندارد!**» چنین بیانی از ناحیه شخصیتی که خود مجسمه تقوا و بصیرت و واجد مراتب بالای معرفت و فضیلت است برای پی بردن به کمالات روحی و فضایل اخلاقی آن بنده صالح کافی است، اما در عین حال با استعانت از دستگیری ربوبی، نگاهی به زندگانی سراسر نورانی آن انسان نمونه در علم و عمل خواهیم انداخت و در پرتو آن، درس‌هایی خواهیم آموخت

ولادت، حیات و وفات

عالم ربانی آیت الله حاج شیخ غلامرضا - برابر دست خطی که از معظم له موجود است - در شعبان المعظم ۱۲۹۵ هـ ق در محله سراب مشهد مقدس متولد شد سال ۱۳۰۹ تحصیلات حوزوی را آغاز کرد و تا سال ۱۳۱۴ ادبیات، فقه و کلام را از محضر اساتید معروف استفاده نمود و سپس همراه رفیق و همدرس خود سید اجل، آقا نجفی قوچانی «صاحب کتاب سیاحت شرق و سیاحت غرب» از

طریق طبس و یزد وارد حوزه بهره مند گردید و سپس برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه نجف اشرف مهاجرت کرد و تا سال ۱۳۲۴ هـ ق در درس مراجع عظام و اساتید بزرگ آن حوزه شرکت نمود و در سال ۱۳۲۵ هـ ق در حالی که سی سال از عمر شریفش می گذشت به وطن آباء و اجدادی خود- یزد- مراجعت فرمود و تا پایان عمر پر برکت خود در آن ناحیه زندگی کرد. اقامت ایشان در یزد ۵۳ سال طول کشید و به خاطر کسالت شدید چشم، سال ها از مراجعه به کتاب و تحقیق و تتبع معذور بود و انس آن بزرگوار (طبق نوشته خودشان) بیشتر با قرآن کریم بود و از طریق منبر و خطابه و وعظ، مردم را با مبدء و معاد که عمده هدف انبیا(ع) است، آشنا می ساخت. در سال ۱۳۶۰ هـ ق از برکت زیارت حضرت امام رضا(ع) و دست رسی ایشان به نوعی سرمه، چشمشان بهبود نسبی پیدا کرد و به تألیف کتب به خصوص در تفسیر قرآن پرداخت و سرانجام در روز جمعه ۲۲ ذی الحجه الحرام ۱۳۷۸ هـ ق برابر با ۲۲ ذی الحجه الحرام ۱۳۷۸ هـ ق برابر با ۲۲ تیرماه ۱۳۳۸ هـ ش دار فانی را بدرود گفت و به لقای محبوب و معبود خویش و هم جواری با اولیای الهی نایل آمد؛ «حشره الله مع أنبیائه و أصفیائه واسکَّنه بحبوحات جنَّاته» طالبین می توانند برای آگاهی بیشتر از ویژگی های دوران تحصیل و اسامی اساتید ایشان به کتاب هایی، چون «تدریس پارسایی» به قلم نواده ایشان فاضل پرتلاش، آقای کاظمینی و کتاب «نجوم السُرد» تألیف آیت الله حاج سید جواد مدرسی و منابع دیگر مراجعه نمایند.

مقامات علمی حاج شیخ غلامرضا

استعداد سرشار، علاقه فراوان به فراگیری علوم و معارف، استفاده از فرصت ها، بی علاقه بودن به زخارف مادی و متاع ناچیز دنیا و بالاتر از همه نشاط و روحیه ایمانی، همراه با حافظه بسیار قوی، که در آن بزرگوار وجود داشت برای دست یابی به مدارج بالای علمی و رسیدن به مقام اجتهاد پس از ۱۵ سال تحصیل مداوم کافی است و این واقعیت را علمای بزرگ و مراجع عظام مورد تأیید قرار داده اند. ایشان به حقیر می فرمودند: «حافظه من در حوزه اصفهان زبان زد طلاب بود؛ به گونه ای که پس از یکسال می توانستم درس استاد را بدون کم و زیاد تقریر نمایم و لذا آیت الله بروجردی که آن زمان در آصفهان بودند، در برخی از درس ها که نمی توانستند شرکت کنند از تقریرات و نوشته من کمک می گرفتند و به آن اعتماد می کردند». علاوه بر همه این جهات، از نکات دقیق و تحقیقات عمیق ایشان به خصوص در تفسیر و کلام، می توان به درجات بالای علمی ایشان واقف گردید.

خودسازی و مبارزه با خواسته های نفسانی

این جانب هرچند در سال های پایان عمر آن بزرگوار، توفیق درک محضرشان را پیدا کردم، ولی با دقت مخصوص در گفتار، رفتار و روحیه ایشان به جرأت می توانم ادعا کنم که در این وادی گوی

سبقت را از دیگران ربوده و تاکنون کم تر شخصیتی را همانند ایشان در این جهات سراغ دارم. توجه به خودسازی و تزکیه نفس از دوران کودکی تا روزهای آخر عمرشان مشهود بوده است. معظم له به من می فرمودند که «در سنین کودکی همراه با مادرم در کوچه که گذر می کردیم من روی دیوارهای کوتاه گلی در کنار جاده راه می رفتم و گاهی به زمین می خوردم. وقتی مورد اعتراض مادر قرار می گرفتم به ایشان می گفتم که می خواهم عبور از صراط را تمرین کنم». این برداشت کودکانه مشخص می کند که از همان ایام، نوعی خودسازی رامد نظر داشته اند در سنین جوانی و ایام تحصیل در مشهد و اصفهان، زهد و بی اعتنایی به مادیات در زندگی ایشان محسوس بوده است. می فرمودند: «هرگاه غذای مطبوع، یا لباس مرغوبی به دستم می رسید، آن را کنار می گذاشتم و خطاب به نفس می گفتم: شرط استفاده از این غذا و لباس به جا آوردن فلان عمل عبادی یا امساک یا شب زنده داری است، وقتی آن عمل را انجام می دادم آن لباس و غذا را به طلاب دیگر می دادم و خودم از غذای ساده و لباس معمولی استفاده می کردم و به نفس خطاب کرده می گفتم: که نباید همیشه تو بر من حاکم باشی و خواسته های خودت را به من تحمیل کنی، من هم در مبارزه باید سر تو کلاه بگذارم و غالب شوم»

به ادعیه و مناجات و آیه های قرآنی توجه نام داشتند و آن ها را روی منابر مطرح می کردند و بیش از مستمعین، خودشان از مضامین آن ها متأثر می شدند و آثار آن مضامین در وجودشان مشاهده می گردید.

توجه به نکات ظریف اخلاقی و برنامه های عبادی

بررسی این جهات به گونه ای نیست که بتوان با زبان توصیف کرد، یا با قلم به رشته تحریر درآورد، وصول به این حقیقت تنها با مرادوده و مشاهده حرکات و کلمات ایشان میسر بود. تواضع و ساده زیستی، رسیدگی به ضعفا و بی نوایان، محبت و علاقه خاص ایشان به طلاب موفق و تشویق آنان به ادامه تحصیل، احترام زیاد ایشان به سادات و ذریه ی حضرت زهرا(س) نشست و برخاست با مردم عادی از اقشار مختلف، گریزان بودن از القاب و عناوین ظاهری، تلاش زیاد برای رفع مشکل دیگران حتی اقلیت های مذهبی و صداها جهات دیگر، ریشه در عمق وجود ایشان داشت و او به راستی خود را در پیشگاه پروردگار حاضر می دانست و از هر گونه وابستگی به ماسوی الله بر حذر بود. بارها می دیدم. که کسی می خواست دست ایشان را ببوسد، اما ایشان امتناع می فرمود و اگر در این هنگام نگاهشان به یکی از سادات می افتاد به آن شخص می گفتند: «دست این سید رابیوس، نه دست من را که خود را نوکر سادات می دانم» در برنامه های عبادی علاوه بر واجبات که با توجه خاصی انجام می دادند. خود را موظف به عمل به مستحبات در حد توان می دانستند هرگاه نافله ای

از ایشان فوت می شد مقید بودند قضای آن را به جا آورند. روز اول هر ماه مقید به خواندن نماز اول ماه بودند و به دیگران نیز تذکر می دادند. در ليله الرغائب تا اواخر عمر شریفشان نمازهای مخصوص بین مغرب و عشا را ترک نکردند. در یکشنبه های ماه ذی قعدة نماز توبه را می خواندند و دیگران را نیز به خواندن آن یادآور می شدند. هرگاه خبر درگذشت یکی از مؤمنین به ایشان می رسید مقید بودند نماز ليله الدفن برایش بخوانند. زبانشان غالباً مشغول ذکر بود در رکعت اول نمازهای واجب سوره های نسبتاً طولانی را بعد از سوره ی حمد می خواندند و در دعاها پس از پایان منبر بیشتر به ادعیه مأثوره از قبیل دعاهاى موجود در زیارت امین الله، و دعای مخصوص شب نیمه شعبان: «اللهم اقسام لنا من خشيتک ...» و دعای معروف: «اللهم ارزقنا توفیق الطاعة ...» توجه داشتند و از این دعاها استفاده می کردند.

عشق به ارشاد و هدایت در سایه قرآن و عترت مرحوم حاج شیخ که موقعیت اجتماعی و دینی ایشان در استان یزد سرآمد بود و محبوبیت خاصی در میان اقشار مختلف داشتند، نسبت به تبلیغ، ارشاد موعظه و نصیحت، امر به معروف و نهی از منکر، و توجه دادن مردم به وظایف خود و رعایت حدود الهی و آگاه ساختن آنان از عواقب گناه، اهتمام و علاقه ویژه ای داشتند که نمونه آن را در تاریخ روحانیت با این کیفیت و کمیت کم تر می توان پیدا کرد ایشان همواره بعد از نماز جماعت، صبح، ظهر و مغرب و عشا منبر رفتند و با کسالت و کھولت سن تا پایان عمر شریف خود، این سنت حسنه را ادامه دادند.

در یزد، در ایام سال، مجالس عزاداری بسیاری تشکیل می گردید و هنوز هم چنین است. بیشتر بانیان مجالس از ایشان دعوت به عمل می آوردند و آن بزرگوار برنامه های خود را به گونه ای تنظیم می فرمودند که لااقل یکی دو روز در هر مجلسی شرکت نمایند. برای ایشان ویژگی های ظاهری مجالس مطرح نبود، نزدیکی و دوری راه هم نقشی نداشت. به خاطر دارم که آن مرحوم در مجلس بسیار سنگینی که برای آیه الله مجاهد سید شرف الدین لبنانی اعلی الله مقامه در مسجد جامع کبیر گرفته شده بود، منبر رفتند و در مجالس بانوان در نقاط دور افتاده نیز منبر می رفتند. مرحوم حاج شیخ در فصل تابستان مبلغ سیار بودند و صدها روستای محروم و دورافتاده را از وجود خود بهره مند می کردند مردم هر محل و روستایی که ایشان به آن جا می رفتند، خوشحال و شادمان می گردیدند و علاقه به دین و روحانیت در آنان زیاد می شد.

در سخنرانی های خود از معارف قرآن کریم و روایات اهل بیت(ع) بسیار بهره می گرفتند. و نسبت به آیات اعتقادی و اخلاقی عنایت ویژه داشتند. برای ذکر مصایب اهل بیت به خصوص حضرت سید الشهدا(ع) اهمیت خاصی قایل بودند تضرع و گریه ایشان گاهی مسمعین را تحت تأثیر قرار می داد

و دو نکته مهم در منبرهای ایشان مشهود بود: یکی مراتب دشمنی نفس اماره و شیطان با انسان که روی آن همیشه تأکید داشتند و خطر آن را برای مردم بیان می کردند؛ و دیگری سفارش صلوات بر پیامبر و آل آن حضرت احساس می شد. ایشان می خواهند جامعه را با مبادی فیض و برکت و مشعل های خیز و هدایت آشنا سازند نوع مطالب مطرح شده توسط آن بزرگوار به گونه ای بود که هم مجتهدین و علما از آن بهره می بردند و هم مردم کوچه و بازار جهات دقیق دیگری نیز در این بخش از بحث می باشد که فعلاً از ذکر آن ها معذوریم، چون برای عموم قابل هضم نیست. این ویژگی ها بود که مرحوم حاج شیخ را نزد علما و مراجع مشار بالبنان کرده بود و همگان، نسبت به مقامات معنوی ایشان غبطه می خوردند جمله معروف آیه الله سید جمال گلپایگانی احتمالاً ناظر به همین ویژگی ها بود که فرموده بودند: «ما بیست نفر بودیم که برخی به درجه اجتهاد و مرجعیت نایل شدیم، ولی هیچ کدام مثل حاج شیخ غلامرضا نشدیم».

وصول به مراتب بالای تقوا و یقین

مولای متقیان امیرمومنان(ع) در خطبه ای برای همام که یکی از اصحاب خاص ایشان بود صفات متقین را بیان فرمود. در این خطبه حدود ۱۱۰ صفت برای متقین شمرده شده که جز در تعداد محدودی از بزرگان شیعه و مجاهدین با نفس اماره، و پویندگان راه حضرات ائمه(ع) نمی توان همه آن ها را یافت. اما این جانب که حدود پنج سال با آیه الله حاج شیخ غلامرضا مانوس بودم و در جلوت و خلوت محضرشان را درک کردم و در مسایل مختلف دینی، اخلاقی و عبادی با موضع گیری ها و برخوردهای ایشان آشنایی داشتم و از افراد بسیار مطمئن و اساتید، حالات گذشته آن بزرگوار را جويا می شدم و گاهی نیز خودشان مواردی از حوادث زندگی خود را برایم نقل می فرمودند، با دقت در فقرات خطبه همام و خصوصیات اخلاقی آقای حاج شیخ، خداوند را گواه می گیرم و بدون اغراق عرض می کنم که همه صفات متقین را در وجود آن جناب می بینم و افسوس می خورم که چرا از محضر چنین عبد صالحی نتوانستم بیشتر بهره مند شوم و خود را نجات دهم. آن روزها وقتی در محضرشان قرار می گرفتیم. دنیا در نظرمان بی مقدار می شد و معنویت و قداست جلسه ایشان ما را به خود جذب می کرد.

مرحوم آقای حاج شیخ غلامرضا به راستی مصداق: «عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ قَصْعُرَ مَادُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَاهَا فَهُمْ فِيهَا مَنْعُمُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدَرَاهَا فَهُمْ فِيهَا مَعْذُبُونَ» بود صحنه هایی از ایشان مشاهده می شد که من احساس می کردم، بر آخرت و آثار اعمال اشراف دارند. با همه خشوعی که در عبادت داشتند و مراقباتی که بر اعمالشان می نمودند، در عین حال خوف و خشیت پروردگار در ایشان مشاهده می گردید: «يَعْمَلُ الْأَعْمَالُ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ يُمَسِّي وَهَمَّ الشُّكْرِ

و يُصْبِحُ وَ هُمَ الذِّكْرُ ... فِي الزَّلَازِلِ وَ قُورٍ وَ فِي الْمَكَارِهِ صَبُورٍ وَ فِي الرِّخَاءِ شُكُورٍ ... نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَ النَّاسُ عَنْهُ فِي رَاحَةٍ أَتَعَبَ نَفْسُهُ لِآخِرَتِهِ وَ أَرَاخَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ ...» این ویژگی ها در عمق جان آن بزرگوار ریشه داشت و آثارش مشاهده می شد. بآبدن لاغر و بیماری های مختلف هیچ فرصتی را از دست نمی داد، ولحظه ای از عمر شریفش را ضایع نمی کرد. برای هدایت افراد همه توان خود را به کار می گرفت. و ناصحی امین و پدري رووف برای افراد محسوب می شد. خداوند به ما توفیق عنایت فرماید که راه این بزرگواران را انتخاب کنیم و آن را ادامه دهیم از پیشگاه ربوبی مسألت نماییم و از صمیم قلب بخواهیم بر جامعه ما عموماً و بر حوزه های علمیه خصوصاً منت بگذارد و چنین ذخیره هایی را از ما دریغ ندارد

امام صادق (ع) می فرمایند: «وَاطْلُبْ مَوَاحِظَ الْأَتْقِيَاءِ وَ لَوْ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ إِنْ أَفْنَيْتَ عُمْرَكَ فِي طَلِبِهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ، أَفْضَلَ مِنْهُمْ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْلِيَاءِ ، وَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى الْعَبْدِ بِمِثْلِ مَا أَنْعَمَ بِهِ مِنَ التَّوْفِيقِ بِصُحْبَتِهِمْ ...» (بحار الانوار، ج ۷۴ ، ص ۲۸۲)

کرامات، تألیفات و آرامگاه

روح هر گاه به خاطر توجه به خداوند و سلوک در راه انبیا و مجاهده با هوای نفس و تخلق به فضایل و ریاضت با تقوای الهی، مهذب گردید و از اسارت مادیات آزاد شد، می تواند منشأ اموری شود که برای اشخاص معمولی میسر نیست. در میان اصحاب ائمه (ع) و علمای دین، از این نمونه انسان ها می توان یافت هر چند تعداد آن ها فراوان نیست. امارت بر نفس و عبودیت خداوند، و تأدب به آراب اولیا و تخلق به اخلاق معصومین (ع) راه هایی است که مسیر انسان را برای تشبه به آنان هموار می کند. درباره ی مرحوم آیه الله حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی (ع) در نوشته ها و گفته ها و حکایت ها، کرامات بسیاری نقل شده است و در مجموع قدر متیقنی دارد که قابل انکار نیست و این جانب از انسان های صالح و صادق، مطالبی در این زمینه شنیده ام که فعلاً بنای بر طرح آن ها ندارم، در روایتی از حضرت رضا (ع) نقل شده که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْمُؤْمِنَ مِنْ نُورِهِ ... أَبْوَهُ النُّورِ وَ أَمَّهُ الرَّحْمَةُ فَاتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ» (محاسن برقی ، ج ۱ ، ص ۱۳۱ و سفینه البحار ، ج ۱)

آثار گران بهایی که گرچه از نظر تعداد اندک است. از مرحوم حاج شیخ به یادگار مانده که عبارت است از: مفتاح علوم القرآن، ترجمه الصلواه ، هدایه المسترشدين و سی بحث در اصول دین، که همگی چاپ شده است.

جنازه شریف ایشان را پس از ارتحال در قریه طزر جان، در ۴۰ کیلومتری یزد، مردم بالای دست و با پای پیاده و با شکوهی وصف ناشدنی به شهرستان یزد منتقل و در جوار حضرت امام زاده جعفر از

فرزندان امام صادق (ع) دفن کردند. ایشان بقعه ای مخصوص دارند، و اطراف قبر شریفشان قبور علمای بزرگ و سادات شریف است. مردم برای برآمدن حوایجشان به آن جا می روند و روحانیت خاص و معنویت قابل توجهی در آن جا مشاهده می شود.